گفت و گو با صدیق تعریف - خواننده

خواننده مانند بازیگر است

آرش نصیری

تعریف ازجمله - یا شاید هم معدود - خوانندگانی است که می‌شود بارها با او مصاحبه کرد درحالی که هربار حرفی تازه برای گفتن داشته باشد.

هر دریچه را که بازمی کنی نقبی می‌زند به درون موسیقی فاخر ایرانی و بسیار جدی و مجدانه می کوشد همه چیز را موشکافانه بررسی کند. آنها که با او حشر و نشری دارند و می‌دانند که بسیار باوسواس می پذیرد کاری را بخواند و این وسواس و دقت را در همه حوزه هایی که به او مربوط باشد تعمیم می دهد و حتماً به این دلیل است که پس از ۲۰ سال کار حرفه ای در حوزه موسیقی سنتی ایران تعداد آثار منتشر شده اش بسیار کمتر از آن چیزی است که باید باشد، اما شما می توانید مطمئن باشید که هیچ کاری را به قول خودش باری به هرجهت انجام نداده است.

این مصاحبه هم مصون از آن وسواس های احترام برانگیز نبود و با اینکه فضای آن اصلاً دستخوش تغییر نشده است اما جواب های آن به دقت یک سردبیر و سرویراستار مجرب غلط گیری و اصلاح شده است و این بینش ادبی از این خواننده ادیب - صدالبته - بعید نیست. فراموش نکنید که صدیق تعریف هنرآموخته هنرهای نمایشی است و سالها با بزرگان ادبیات این مرز و بوم حشر و نشر جدی داشته است؛ بیشتر از هر موسیقیدان دیگری.

تعریف پس از یازده آلبوم همچون امام علی (ع)، کردانه، ماه بانو، شوردشت و ... چندی قبل آلبوم «ماه عروس» را روانه بازار موسیقی کرده است. بهانه آغاز گفت و گو با این خواننده آلبوم دوازدهم او است.

فکر می کنم اسم «ماه عروس» را شما برای آلبوم آخرتان انتخاب کردید...

... ماه عروس را نه. اما به محض اینکه این اسم را شنیدم فکر کردم مناسب ترین نام برای این آلبوم است و اگر من هم می خواستم برای این آلبوم اسمی انتخاب کنم به احتمال قریب به یقین همین اسم را انتخاب می کردم. چرا که اساساً به کلمه ماه بسیار علاقه مندم. کما اینکه اسم یکی از آلبوم های قبلی ام «ماه بانو» است و قطعاً در نوار دیگری که منتشر خواهم کرد باز هم کلمه «ماه» خواهد بود. من عشق عجیبی به کلمه ماه دارم. نمی دانم چرا. شاید هم می دانم! این کلمه به طرز باورنکردنی و عجیبی برایم خیال انگیز و رؤیایی است.

لابد کسی هم که داشت اسم «ماه عروس» را برای آلبوم انتخاب می کرد، به این مسأله توجه کرده بود که چون شما قرار است بخوانیدش به این ترکیب علاقه مند هستید.

نه. این فقط یک اتفاق است شاید. این اسم برگرفته از بیتی از قصیده معروف شادروان ملک الشعرای بهار است روی آهنگی که با گویش مشهدی آن را اجرا کرده ام. «امشو در بهشت خدا وایه پندری ماه ره عروس منن شو آرایه پندری» کسی که این اسم را انتخاب کرده آهنگساز این اثر است و از ابتدا هم قرار نبوده که خواننده این اثر من باشم. هشت سال بعد از ضبط قطعات گروهی این کار آقای حمید متیسم، تنظیم کننده و آهنگساز این اثر خواندن آن را به بنده پیشنهاد کرد و بنده بعد از شنیدن ماکت کار، به آن علاقه مند شدم و دوست داشتم که بخوانمش و خواندم.

آیا فکر می کنید که اگر هم اکنون هشت سال قبل بود و همان موقع که کار ساخته شده بود به شما پیشنهاد می شد آن را می خواندید؟

نمی دانم. چون هشت سال پیش حال و هوای حسی و عاطفی و نگرش اجتماعی من مثل هرکس دیگر طبیعتاً متفاوت بود. اما خیال می کنم که می پذیرفتم و می خواندم. این کار توسط گروه دستان اجرا شده؛ گروه دستانی که اعضایش از نخستین کسانی بودند که گروه دستان اولیه را تشکیل دادند. در آلبوم ماه عروس هشت نوازنده، یازده ساز زده اند و این کار به هرحال بعد از هشت سال وقفه خوانده شد.

اینکه می گوییم بعد از هشت سال شاید این طور به نظر برسد که این کار احتمالاً کار تازه ای نیست اما من بر این اعتقادم کار اگر کار باشد مانند یک کتاب خوب همیشه خوب است و خواندنی. کتاب خوب مگر کهنه می شود؟ فیلم خوب مگر کهنه می شود؟ این کار با این نیت شکل گرفته که کاری ماندگار باشد و براین اعتقادم که این کار ریشه در سنت های موسیقایی ما دارد. این کار هم به نظر من از آن نوع کارهاست که ریشه در سنت ها و میراث های موسیقی ایران دارد.

به هرحال هشت سال قبل گروه دستان که نه ولی خود آقای متیسم به نظرم وجهه کنونی خود را نداشت و شما آن موقع وجهه الآن خود را داشته اید...

... این نظر شماست. فکر می کنم درمورد وجهه داشتن یا نداشتن صحبت نکنیم بهتر باشد. وجهه داشتن یا نامدار بودن متفاوت است. ممکن است که یک نفر وجهه داشته باشد ولی نامدار نباشد یا حداقل در حوزه محدودتری صاحب وجهه باشد. صرف نامداری و نامی بودن، به خودی خود انسان را صاحب وجهه نمی کند. بستگی دارد که شما وجهه را از چه منظری نگاه کنید و تعریف تان از آن چه باشد. شاید شما می خواهید بگویید شهرت.

می خواستم بگویم که گروه دستان کارهای عمده اش را بعد از هشت سال قبل انجام داد و بعد از آن به شهرت رسید...

شاید کارهای مطرح شده شان را بعد از آن انجام داده باشند ولی اگر منظورتان این باشد که انسجام و حس کارهای گذشته شان از منظر هنری و فنی قضیه بهتر بوده است، درست است که گروه دستان از موفع شهرت هم اکنون خود را نداشت اما بنیانگذاران آن گروه کسانی بودند که امروز جزو نامداران موسیقی ایران هستند. آن هسته اولیه به اجبار روزگار و شرایط پواش پواش تغییر کرد. هسته اولیه گروه از آقایان متیسم، بهروزی نیا، کلهر و کیانی نژاد و چندنفر از برادران کامکار تشکیل شده بود.

همه این دوستان در این آلبوم هم نوازندگی کرده اند؟ فکر می کنم روی آلبوم اسم نوازندگان نیامده است...

بله. بنا به دلایلی تأسف بار اسم ها حذف شده اند و من واقعاً متأسفم از این بابت چرا که احساس می کنم حق معنوی جمعی از نوازندگان اثر ضایع شده است. غیر از آقای متیسم که اسمشان آمده و علاوه بر تنظیم و آهنگسازی تار و سه تار این آلبوم را هم نواخته اند. نی را آقای فروهری و عود را آقای حسین بهروزی نیا که از هم اکنون فعال گروه دستان است و جوانی به نام آقای مسعود خضری که دوتار این کار را زده اند. نام بقیه هم که بماند.

البته من در اینجا نمی خواهم دسته بندی کنم ولی به نظر می رسد که روند کاری شما را شاید بشود به نوعی دسته بندی کرد. در مرحله اول شما به بازخوانی آثار قدما پرداختید و آمدید تا آلبوم «کردانه، دره کردانه» بازخوانی تعدادی از آثار کردی را انجام دادید و بعد از آن این کار که درآن چند اثر خراسانی هم گنجانده شده است. یعنی در مرحله اول بازخوانی آثار موسیقی سنتی و بعد بازخوانی آثار موسیقی مناطق و محلی ایران...

... این خط سیر که شما اشاره کرده اید اصلاً براساس نقشه قبل نبود و برحسب اتفاق و اقتضای روزگار و شرایط زمانه پیش آمده است. اولاً من بخشی از کار خود را بازآفرینی می دانم و نه صرفاً بازسازی نعل به نعل. روی کلمه بازآفرینی تأکید دارم. اعتقاد دارم بازسازی یعنی اجرای صرف هرآنچه که بوده. من فکر نمی کنم که یک هنرمند صرفاً مجری نعل به نعل بوده. من فکر نمی کنم که یک هنرمند صرفاً مجری نعل به نعل کار باشد. درواقع یک آفرینش باید درکار باشد. درواقع یک آفرینش یا اقلاً یک شبه آفرینش باید در کار باشد. درواقع من روایت خودم را از یک سری آثار قدیمی ارائه داده ام و اعتقاد دارم که این بازآفرینی است نه بازخوانی. در سینما هم این اتفاق زیاد افتاده و می افتد.

مثل فیلم «روانی» آلفرد هیچکاک...

... بله و خیلی فیلم های دیگر تاریخ سینما. بعد می آیند امروز یک برداشت جدید از همان فیلم را ارائه می دهند. بازیگرانش فرق می کند، کارگردانش فرق می کند و فضا یک فضا و اتمسفر دیگر است. این در حوزه موسیقی هم می تواند اتفاق بیفتد. در موسیقی کلاسیک غربی هم فراوان اتفاق افتاده و می افتد و باید هم بیفتد. من بازهم مثال تکراری خودم را می زنم که نقش یک خواننده خیلی شبیه نقش یک بازیگر در سینما یا تئاتر است. همیشه تنها یک نفر گزینه ایفای یک نقش نیست. اگر آن یک نفر که موردنظر کارگردان است بنا به دلایلی در دسترس نباشد یا به توافق نرسند کارگردان انتخاب دومش را انجام خواهدداد.

یک نقش وجوددارد با تمام خصوصیاتش با همان میزانسن و دیالوگ و دیگر مختصات آن نقش، اما دو بازیگر که مناسب این نقش هستند هرکدام این نقش واحد را به شیوه خود ارائه خواهند کرد. یک خواننده هم باید شبیه به یک بازیگر عمل کند.

شاید با حس و حالی امروزی تر و با گروهی دیگر و سونوریته گروهی دیگر. من نیامدم همان اجرا را نعل به نعل کپی کنم. این اشتباهی است که توضیح فنی و جامع لازم دارد و دراین مقال نمی گنجد.

امیدوارم که در جلسه یا جلساتی دیگر به آن پرداخته شود و این را تا حدودی از ذهن ها کمتر. ولی با همین تعداد حروف آدمهای ادیب و توانمندی مانند فردوسی آمدند، مانند حافظ و سعدی. دربزان انگلیسی شکسپیر آمده، الیوت آمده و دیگران. مسأله این است آن کسی که این ترکیبات را خلق می کند چه کسی است؟ آیا هیچ کدام آمده اند که به این تعداد حرفی و چیزی اضافه کنند؟ مسأله این است شما چقدر خلاق باشید که این حروف را تبدیل به کلمه کنید و کلمات را چگونه بغل هم بگذارید که ساختار خوبی پیدا کند که بشود نمایشنامه هملت، بشود شاهنامه فردوسی یا دیوان حافظ. پس بنابراین از همین هفت تن و چند پرده و نیم پرده و ربع پرده و یک دهم پرده در موسیقی می توان هزاران ترکیب بدیع و نو و زیبا آفرید مشروط بر این که آفرینشگر خلاق باشد. خیلی روشن است...

... این بحث خوبی است و خوشحالم که بحث کشیده شده به این سمت ولی شما خیلی ریز کرده اید. این قدر نمی شود ریز شد که شما شده اید و مقایسه را کشانده اید به حروف. می توانید قالب ها را بگویید که مثلاً قالب غزل، قصیده، مثنوی و دیگر انواع شعر وجود دارد و از میان همین قالب ها شاعران بزرگی درآمده اند...

ملودی اصلی بسیاری از آثار کلاسیک و بزرگ موسیقی غرب متعلق به قبل از قرن هجدهم و برگرفته از موسیقی محلی است ولی آنفدر آرانژمان و تنظیم و سازبندی و هارمونی و کنترپوان و سایر قانونمندی های این گونه ارکسترها در درجه اول اهمیت و در اولویت قرار داشته که ملودی در آن حد از اهمیت نیست و در حقیقت موتیف های موسیقی محلی آن قدر خودش را نشان نمی دهد که عظمت و بزرگی ارکستر موردنظر بوده

آثاری با تم محلی و یا نواحی نبودید و...

اولاً نکته ای را باید عرض کنم و آن این است که می گویند موسیقی نواحی یا محلی و اینها، هر کدام توضیحی برای خود دارد. موسیقی ای که در این آلبوم اجرا شده را نمی توان موسیقی محلی و نواحی تلقی کرد. در این آلبوم تحت تأثیر موسیقی خراسان و با ابزار موسیقی سنتی یک نوع موسیقی اجرا شده است که به نظر من می شود گفت موسیقی شهری شده محلی. همین موسیقی شهری شده خراسان، این موسیقی، موسیقی محلی نیست. ثانیاً با توجه به بخشی از سؤالتان ناچارم نکته ای را به عرض تان برسانم و آن این که از سال حدود ۶۲ که نخستین کارم را به صورت رسمی و جدی با استاد محمد رضا لطفی کار کردم تا به امروز که در خدمت شما هستم چیزی در حدود ۶۰، ۷۰ کار پیشنهاد شده که از کل آنها ۱۰ کار را اجرا کرده ام تازه از این ۱۰ انتخاب چند تاش را مستقلاً خودم کار کرده ام. نه این که آن کارها ناکرده کارهای در خور و خوبی نبوده اند، بلکه نتوانسته ام با آنها ارتباط عاطفی و حسی برقرار کنم. بر این باورم «ماه عروس» را که با آن ارتباط حسی خوبی برقرار کرده ام و خودمندش اگر همان موقع هم پیشنهاد می شد می خواندمش.

می خواهم وسعت کار را بگویم. چه غزل، چه قصیده، چه شعر امروز ایران و چه نثری مانند کلیدر آقای دولت آبادی و چه رمان های داستایوفسکی وچه اشعار لورکا و والت ویتمن و پابلو نرودا و نزارقبانی وچه تاریخ بیهقی و دیوان عبید زاکانی و... در شکل های مختلف همگی ترکیبی از همان حروف اند. فرق نمی کند. آیا اگر شما هزارسال ادبیات پارسی را بگردید به جز این ۳۲ حرف، حرف دیگری اضافه بر این حروف پیدا می کنید؟ علت این همه تنوع مثلاً در ادبیات و شعر چیست؟ آیا غیر از این است که فرمانده و به کار گیرنده و به کار آورنده حروف هنرمند و خلاق و آفرینشگر است؟ آن شاعر، آن آوازخوان و آن آهنگساز و... است، اگر توانا باشد با تسلط بر ابزاری که در اختیار دارد توسط ذهن، روح و احساس خلاقش باعث تولد اثر می شود.

این بحث، بحث دامنه داری است. می خواستم برگردم به همان که هشت سال قبل اگر این کار به شما پیشنهاد می شد چه می شد و بعد با توجه به دسته بندی ای که بعداً کردم به نظرم رسید که شما آن موقع در مورد خواندن تعزیه خوان ها را بردارند و بیاورند مثلاً در تئاتر شهر آن را اجرا کنند. اجرایی شیک و اتو کشیده خواهد بود ولی آن قدر تأثیرگذار نخواهد بود که در همان محل و همان اتمسفر اجرا شود، موسیقی محلی هم همین حال و هوا را دارد. البته منکر اجراهای گوناگون با سازها و ترکیبات گوناگون نمی توان بود و از تجربیات دیگر در حوزه های مختلف این گونه موسیقی ها گریزی و گزیری نیست؛ این که موسیقی ها گریزی و گزیری نیست؛ این که شما که نمی خواهید این قضیه و این نوع تعزیه را - مثلاً - رد کنید؟ شما می خواهید بفرمایید این یک چیز دیگر است.

نه. رد نمی کنم ولی می گویم این دیگر آن تعزیه با آن هدف اصلی و فی الذاته خودش که قرار است آن کاتارسیسم و در واقع تزکیه نفس را به وجود بیاورد، دیگر نیست. در این جا مخاطبان، مخاطبان شهری هستند که می آیند و یک کار شسته رفته شیک را می بینند که ناگزیر صاحب احساس و جانمایه لازم نیست. بعد خود کارگزاران که کار را اجرا می کنند سعی می کنند که خیلی شیک بیایند روی صحنه و لباسها و علم و کتل های پرطمطراق تر و شیک تر وبه اصطلاح جشنواره پسندی را ببرند روی صحنه. بعد مثلاً میکروفون می آورند و بقیه قضایا. موسیقی محلی هم در بهترین شکل اش بهتر است در همان جغرافیا و همان حال وهوای اصلی خودش اجرا شود. به همین دلیل کاری که ما اجرا کرده ایم را نمی شود گفت موسیقی محلی ولی در نوع و ژانر خودش می توان آن را تفسیر و تحلیل کرد.

آیا شهری کردن موسیقی محلی خراسانی، آن را از هدف اصلی اش دور نمی کند؟

این هم یک نوع کار است. آن نوازنده، آن خواننده و آن استاد بزرگی که در خراسان دارد کار خودش را می کند، چه این کارها انجام شود و چه انجام نشود کار خودش را می کند و از طرف دیگر کارهایی از قبیل ماه عروس، تا حدی که تداخل معنایی پیدا نکند با اجراهای مناطق نوع دیگری از تجربه است و برگرفته از موسیقی محلی خراسان و باید در چارچوب خودش تفسیر و تحلیل شود نه در چارچوب موسیقی مناطق. کاری که ما اجرا کرده ایم با سازهای محلی خراسان بوده و حال و هوا و سونوریته و صدادهی سازهای سنتی ایران را دارد با تار و تنبک و کمانچه و قیچک و نی و دیگر سازهای سنتی نواخته شده اند و در نتیجه سونوریته ای که ایجاد می شود، سونوریته موسیقی محلی خراسان نیست. در حقیقت و فقط ملودی هایش، ملودی خراسانی است.

آلبوم «کردانه» شما هم همین حالت را دارد؟

بله. کردانه هم همین حالت را دارد. فرق «کردانه» با «ماه عروس» این است که خواننده کردانه، کرد است اما خواننده «ماه عروس» همان خواننده کرد کردانه است که آمده و از توان و تجربه اش استفاده کرده و بخشی از آن کار را که با لهجه و با گویش محلی خراسانی و مشهدی بوده اجرا کرده است. بقیه کار خراسانی نیست. فقط بخش هایی از اشعار آوازهای این اثر از اشعار مهدی اخوان ثالث، شاعر نامدار خراسانی است. در بخش هایی از کار هم آهنگساز اثر تحت تأثیر موسیقی خراسانی، آرانژمان و تنظیم کرده است.

آقای متیسم هم که خراسانی هستند؟

بله. مشهدی هستند.

در این اجرا روی لهجه تان خیلی کار کردید؟

فقط همان شش بیت تصنیف «امشو در بهشت خدا وایه پندری...» شادروان ملک الشعرای بهار با گویش مشهدی اجرا شده است. بقیه اش هم که به زبان فارسی سلیس و رسمی است. روی آن شش بیت هم با مشورت و همفکری چند نفر از دوستان مشهدی سعی و تلاش خود را کرده ام. فکر هم نمی کنم که اگر احیاناً زیر و زبری را اشتباه خوانده باشم، چیز چندان مهمی باشد چون قصد در اینجا شعرخوانی نیست. قصد ما آوازخوانی، تصنیف خوانی و ترانه خوانی است.

خراسانی، زبان نیست بلکه فقط گویشی از فارسی است. آیا قصد دارید از این نوع تجربه ها داشته باشید که احیاناً زبان دیگر غیر از کردی و فارسی داشته باشد؟

اگر فرصتی پیش بیاید و موارد خاصی در مسیر کاریم قرار بگیرد بله، می خوانم. انتخاب هایی که تا حالا داشته ام، انتخاب من نبوده است. آن اشعار عربی که روی آهنگ عبدالقادر در سریال امام علی(ع) خوانده ام را هم من نرفتم انتخاب کنم. انتخاب آقای فخرالدینی بود. فقط «کردانه» را خودم انتخاب کردم چون کرد هستم و دلم می خواست و می خواهدکردی هم بخوانم و این کار را ادامه خواهم داد و باز هم کردی خواهم خواند. کار اصلی من آواز در حوزه موسیقی ایران است اما در حوزه فرهنگی ایران بزرگ اگر مواردی پیش بیاید و در مسیرش قرار بگیرم حتماً اجرا خواهم کرد. ممکن است که یک روز یک آهنگساز تاجیکی بیاید و یک کار داشته باشد و بخواهد من اجرا کنم، اگر با آن اثر ارتباط حسی و عاطفی برقرار کند حتماً اجرایش می کنم و حتی چه بسا روزگاری آذربایجانی هم بخوانم چون موسیقی آذربایجانی را بسیار دوست دارم. واقعیت این است که من تاکنون هم انتخاب شده ام یا اینکه در مسیر و موضعش قرار گرفته ام. تصمیم نگرفته ام که بیایم فلان کار را بخوانم. برگردم به سؤال تان که مثلاً من بیایم بگویم، عربی خوانده ام، کردی خوانده ام، فارسی خوانده ام، حالا بروم و خراسانی بخوانم، نه اینطور نبوده.

تا جایی که شنیده ام، بازسازی آثار موسیقی محلی در غرب هم خیلی رواج دارد. یعنی گفته می شود که بسیاری از موسیقی های بزرگ جهان ملهم از آثار موسیقی محلی آهنگسازان اثر بوده اند. منتهاآنجا یک اتفاق دیگر افتاده است و مثلاً یک موسیقی را که ممکن است با دو ساز اجرا شده بود با یک ملودی محلی، می آمدند با یک ارکستر حجیم اجرا می کردند. آنجا ماهیت کار در واقع یک چیز دیگر می شد. ولی مثلاً در آلبوم شما به جز همان نواختن با سازهای غیرمحلی و آن شکل کلی کار که به قول شما شهری شده موسیقی خراسان است، ماهیت کار تغییر نکرده است. نمونه های خوبی در این مورد در داخل کشور هم داریم. مانند همان کاری که آقای درویشی انجام داد و موسیقی محلی مازندران را با ارکستر بزرگ و تنظیم مدرن اجرا کرد و در واقع یک اثر مشخص تر به وجود آورد...

... حرف تان از این منظر درست است. بله. ملودی اصلی بسیاری از آثار کلاسیک و بزرگ موسیقی غرب متعلق به قبل از قرن هجدهم و برگرفته از موسیقی محلی است ولی آنفدر آرانژمان و تنظیم و سازبندی و هارمونی و کنترپوان و سایر قانونمندی های این گونه ارکسترها در درجه اول اهمیت و در اولویت قرار داشته که ملودی در آن حد از اهمیت نیست و در حقیقت موتیف های موسیقی محلی آن قدر خودش را نشان نمی دهد که عظمت و بزرگی ارکستر موردنظر بوده. اما به طور مثال در «ماه عروس» بخش ملودی های محلی کار خیلی روشن تر و بارز است برای آن که در این کار آن آرانژمان آن تیپی انجام نشده است و لزومی هم نداشته که چنین باشد و حداکثر در بعضی جاها دو خط ملودی و پایه شبیه هارمونی نوشته شده است. اساساً داستان موسیقی ارکسترال و کلاسیک غربی داستان دیگری است که اگر بخواهیم وارد حوزه تخصصی موسیقی کلاسیک غربی بشویم ماجراهای دیگری مطرح می شود که شاید از بضاعت و حوصله و حوزه گفت وگویی ما خارج باشد.

تاکنون آنچه کار کرده اید بیشتر بازسازی، باز خوانی یا در بهترین شرایط خلق مجدد بوده است. کی به خلق ناب می پردازید؟ منظورم کارای است که هم ملودی و هم اجرا و همه چیز آن تازه باشد.

... یعنی همه کارها کهنه بوده... خلق ناب یعنی چه؟

... نه منظورم...

می فهمم چه می گویید. منظورتان این است که کار از بیخ و بن تازه باشد. کار بازسازی شده نباشد. اگر کسی بیاید کاری را بیاورد که از بیخ و بن تازه باشد من استقبال می کنم. همان طوری که قبلاً هم اشاره کردم بارهاو بارها کارهای دیگری پیشنهاد شده اما چون صرفاً نخواسته ام فقط به خاطر این که کاری کرده باشم، کار کنم از اجرای آنها صرف نظرکرده ام. برای اجرای یک کار باید با آن کار ارتباط عاطفی و روحی پیدا کرد. اگر کار خوب جدیدی پیشنهاد شود من نخوانمش درواقع به خودم جفا کرده ام. حقیقت این است که یا نبوده یا من در مسیر انتخاب نبوده ام.

کمی محافظه کار نیستید؟

نه. واقعیت این است که یکی از بحران های ما در موسیقی ایرانی، بحران و کمبود آهنگ خوب است و بحران و کمبود ترانه و ترانه سرای خوب. همیشه ناچار بوده اند که شعر قدما را بردارند و روی آن آهنگ بگذارند. از طرف دیگر مگر چند کار خوب در سال ساخته می شود که به چندنفر برسد؟ آیا کار خوب در سال به ۱۰ تا می رسد که من هم دو تایش را بخوانم؟ واقعاً اگر هست به من هم اطلاع بدهید. نیست. این جزویکی از بحران های ۱۰، ۲۰، ۳۰ سال اخیر موسیقی ماست. یکی از علت هایی که کار بازسازی را بیشتر انجام می دهم واقعاً به این خاطر است که کار خوب بسیارکم ساخته می شود. بشماریددر سال چند کار خوب ساخته می شود...

... مثلاً همین گروه دستان «سفر به دیگر سو» را با شهرام ناظری کار کرده است...

... آن را که آقای ناظری خواند چند کار دیگر بوده است؟ تازه همه کارهای گروه دستان ممکن است با حس و حال هر خواننده ای جفت وجور نباشد. به بقیه گروه ها توجه بکنید. چند گروه دیگر هست که کار خوب می کند و دنبال خواننده می گردد؟ مگرخواننده نیست؟ هست. اماکار خوب نیست. اساساً درحال حاضر در موسیقی اصیل ایرانی چند گروه منسجم، به معنی درست کلمه گروه، شما سراغ دارید؟ من برای این که روح و روانم را صیقل بدهم مجبورم با تمام دقت و وسواسی که دارم کار بکنم. آن کارهای قدیمی، ملودی، استراکچر، ساختار، ترکیب، شعر و همه چیزشان خیلی خیلی بیشتر و بهتر است از کارهایی است که امروز ساخته می شوند و بیشتر دولت مستجدل اند. به اعتقاد من اگر هزار نفر دیگر هم «مرغ سحر» را بخوانند باز هم «مرغ سحر»، مرغ سحر است وحالا حالاها کهنه نمی شود. اگر ۲۰ نفر دیگر هم بیایند «آتشی در سینه دارم» نی داود را بخوانند باز هم جا دارد و کهنه نمی شود. مگر شعر حافظ کهنه می شود؟ شعر خوب که کهنه نمی شود. مگر فردوسی و نظامی و عطار کهنه می شوند؟ بنابراین اگر کارهای خوبی هم ساخته شوند و من هم این شانس را پیدا کنم که در مسیر اجرایی آن قرار بگیرم باز هم کار بازسازی یا به تعبیر درست تر بازآفرینی آثار قدما را رها نمی کنم.

من بخشی از کار خود را بازآفرینی می دانم و نه صرفاً بازسازی نعل به نعل. روی کلمه بازآفرینی تأکید دارم. اعتقاد دارم بازسازی یعنی اجرای صرف هرآنچه که بوده. من فکر نمی کنم که یک هنرمند صرفاً مجری نعل به نعل یک کار باشد.

درواقع یک آفرینش یا اقلاً یک شبه آفرینش باید درکار باشد. درواقع من روایت خودم را از یک سری آثار قدیمی ارائه داده ام و اعتقاد دارم که این بازآفرینی است نه بازخوانی. در سینما هم این اتفاق زیاد افتاده و می افتد